

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمات بحث

قبل از ورود به بحث نیاز به چند مقدمه است که می‌تواند راهگشای مباحث آینده باشد در ضمن بعضی از مباحثی که ارائه می‌شود به صورت مستقل و روشن در کتب فقهی بحث نشده است.

مقدمه اول: مفهوم تربیت و نکات مرتبط با آن

در مقدمه اول بحث مفهوم تربیت و تحدید مفهوم بود برای اینکه بحث‌های آینده در چهارچوب آن قرار بگیرد. لذا تعریف کردیم و اصطلاحات مختلف را ذکر کردیم و تا حدی هم قیودی که در این بحث با آن سروکار داریم مورد تعرض قرار دادیم.

دو یا سه نکته دیگر در ادامه مباحث قبلی است که پس از ذکر آن‌ها وارد مقدمات بعدی می‌شویم.

نکته اول: تربیت در واقع شامل افعال عدمی با آن وجهی که گفته شد نیز می‌شود.

نکته دوم: تربیتی که در اینجا ما اصطلاح قرار می‌دهیم شامل قلمرو تعلم و تربی هم می‌شود به هر حال اگر کسی در مقام تربیت برآید در نقطه مقابل تعلم و تربی وجود دارد، اگر ما احکام و خصوصیات فقهی در باب مسائل تعلم و تربی یعنی در فراگیری طرف مقابل تعلیم و تربیت داشته باشیم، آن هم منظور ما خواهد بود.

در واقع تربیتی که اینجا می‌گوییم تسامحاً شامل رفتارهایی در مقام تعلم و تربی نیز می‌شود یعنی اگر برای رفتارهایی در مقام تعلم و تربی، احکامی در فقه آمده باشد، در این مباحث مورد توجه قرار می‌گیرند. در بعضی از آداب مثل مستحبات و واجبات ممکن است یک سلسله احکامی به رفتارهای متعلم و متربی در مقام تعلم و تربی برگردد که آن‌ها هم منظور ما است؛ و وقتی که فقه التربیه می‌گوییم علاوه بر حدود و شمولی که در نکات قبلی داشت شامل قسمت‌های مربوط به تعلم و تربی هم می‌شود، زیرا ما احکامی داریم که جدا کردن آن‌ها از فقه التربیه و ابواب التربیه وجهی ندارد. مثل اینکه متعلم و متربی چه آداب و مستحباتی باید در جلسه داشته باشد. دارای احکامی است که به نوعی با تربیت مرتبط است، البته نمی‌خواهیم بگوییم عنوان تربیت به همان مفهومی که قبلاً گفتیم، به عنوان مفهوم دقیق شامل این می‌شود ولی تسامحاً و استطراداً آن را در این مباحث قرار می‌دهیم. بحث

مفهومی نمی‌کنم که بگویم مفهوم هم این را می‌گیرد، ولی ما مسائلی داریم که به تعلم و تربی برمی‌گردد و در اینجا مورد توجه قرار می‌گیرد، اگر نکات خاصی در این باب بود باب جدایی قرار می‌دهیم. برای اینکه در فرایند تربیت تأثیر دارند، منتهی نوع تأثیر آن‌ها مقول به تشکیک است که ممکن است محسوس یا غیر محسوس باشد به‌هرحال در آن مقام تأثیر دارد. تربیت را روی روش‌ها و آنچه فردی برای تأثیر و شکوفایی استعدادها و دیگری انجام می‌دهد، آوردیم ولی حیث تأثیر مقام تربیت را دارد. عنوان تربیت بر رفتار متربی به مفهوم مصدری صادق نیست ولی چون در کار مربی تأثیر دارد در اینجا می‌آوریم. اینکه دقیق بگوییم مفهوم تربیت بر این صادق نیست به دلیل نیازی که داریم و تأثیری که دارد و بخش مهمی که در فقه خواهیم داشت آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم.

دو مقدمه دیگر داریم که از مفهوم تربیت حدود فقه التریبه بیرون می‌آید. مقدمه بعدی بحث موضوع فقه و نسبت آن با اخلاق و یک مقدمه دیگری در مورد تقسیمات و انواع تقسیم فقه که مقدمه سوم است و از مجموع سه چهار مقدمه نتیجه‌ای می‌گیریم که کاملاً تحدید حدود برای بحث‌های آینده می‌شود. پس از مقدمه اول که مفهوم تربیت و نکات مرتبط به آن بود با این دیدی که در فقه ما به قضیه داریم وارد بحث موضوع فقه و ارتباط آن با اخلاق می‌شویم و این بحث قطعاً سودمند است چون کاملاً درجایی تفکیک نشده و در نتیجه‌گیری مقدمات ما هم تأثیر خواهد داشت، یک مقدار با توضیح بیشتری این بحث را مطرح می‌کنم.

به عنوان مقدمه عرض می‌کنم که وقتی که به قلمرو انسانی فقه مراجعه بکنیم ساحت‌های مختلفی داریم دو امری که در حوزه علوم انسانی وجود دارد؛ یکی ملکات انسانی است و یکی هم رفتارهای ما است، مع البته در حوزه وجود انسان و ساحت شخصیت انسان چیزهای زیادی وجود دارد ولی آنچه با بحث‌های ما مربوط است و می‌خواهیم آن‌ها را مقایسه کنیم و نسبت سنجی کنیم این دو تا است.

مقدمه دوم: موضوع فقه و ارتباط آن با اخلاق

پس از مقدمه اول که مفهوم تربیت و نکات مرتبط با آن بود وارد مقدمه دوم می‌شویم که عبارت است از؛ موضوع فقه و مناسبت و ارتباط آن با اخلاق که اینجا قطعاً سودمند است، زیرا کاملاً درجایی منقح و تفکیک نشده است و در نتیجه‌گیری پایان مقدمات ما هم تأثیر خواهد داشت، لذا با توضیح و بسط بیشتری، بحث را مطرح می‌کنیم.

وقتی که به قلمرو انسانی خودمان مراجعه می‌کنیم حالت‌های مختلفی را می‌یابیم که یکی از آنها ملکات نفسانی است و یکی هم رفتارهای ما است. (البته در حوزه وجود انسانی و شخصیت انسان چیزهای زیادی وجود دارد ولی آنچه به بحث‌های ما مربوط است و می‌خواهیم آن‌ها را مقایسه بکنیم و نسبت سنجی نماییم این دوتا است.)

اقسام کیفیات نفسانی

ما از جهاتی دارای کیفیات نفسانیه هستیم که یکی از اقسام آن‌ها؛ صفات روحی انسان است که به طرق مختلف یا به شکل طبیعی و خدادادی و یا به شکل اختیاری و از طریق رفتار و تمرین و اکتساب یکی از ویژگی‌های درون انسان محقق می‌شود که این ویژگی‌ها خوب و بد و شایسته و ناشایسته دارد.

از طرف دیگر ما یک سلسله افعال و رفتارها داریم که این رفتارها نیز درواقع تقسیماتی دارد که عبارتند از:

۱- رفتارهای طبیعی و غیراختیاری

۲- رفتارهای اختیاری

در تحقق رفتارهای طبیعی، مقدمات اراده دخیل نیست یعنی رفتارهایی که به صورت اختیاری از اعضا و جوارح ما صادر می‌شود.

گاهی رفتارهای ما نه در مورد علم و آگاهی ماست و نه در مورد اختیار و انتخاب ما است، اما ممکن است بعضی از رفتارهای ما مورد علم و آگاهی ما باشد ولی اختیار ما در آن دخیل نباشد و بعضی از رفتارها هم هست که هم مورد علم و آگاهی ما است و هم مورد اختیار ما می‌باشد.

در هر حال یک نوع رفتارهای غیر اختیاری داریم که اعم از این است که علم و آگاهی ما به آن تعلق بگیرد یا نگیرد، مثلاً سیستم مغز کار می‌کند درحالی که هیچ وقوفی بر کارش ندارم یا اینکه مورد وقوف علم من باشد، دقیقاً بدانم سیستم بدنی من مثلاً قلب چه کاری می‌کند حتی مستقیم می‌بینم ولی باز این رفتار طبیعی و غیر اختیاری است. در هر حال یک نوع رفتارهای غیر اختیاری داریم اعم از اینکه علم و آگاهی ما به آن تعلق بگیرد یا نگیرد در نکته مقابل رفتارهای اختیاری داریم که رفتارهای اختیاری مقدمات ارادی که در فلسفه و اصول و این‌ها گفته شده است با اختلافات ریزی که دارد در تحقق آن‌ها دخیل است (مقدمات اراده همان‌طوری که در اصول فلسفه گفته شده

است عبارتند از: تصور فعل، تصدیق به فایده، شوق اکید با توجه به اینکه اختلافی در آن هست یا نیست و عزم و تحقق فعل)

نکته

اختیاری که در اینجا مطرح می‌شود مقول به تشکیک بوده است و دامنه بسیار وسیعی دارد اختیار و گزینش و انتخاب ما محدوده بسیار وسیعی دارد از انتخاب‌ها و گزینش‌های بسیار قوی که انسان با علم و اراده و سنجش بسیاری از مقدمات بر آن‌ها اقدام می‌کند تا اختیارها و انتخاب‌های خیلی ضعیفی را شامل می‌شود، مثل خیلی از افعال عادی و پیش پا افتاده که اختیاری بودن آن‌ها به این است که اگر بخواهیم، می‌توانیم با یک زحمتی جلوی خودمان را بگیریم خیلی راحت مقدمات انجام می‌شود. پس اختیاری بودن خیلی دامنه وسیعی دارد که از اختیار آگاهانه سنجیده جامع و کاملی که از هر جهت و قوف بر موضوع دارد و انجام می‌دهد تا اختیار، در حدی که اگر بخواهد، با فراهم کردن مقدمات می‌تواند جلوی آن را بگیرد، بنابراین گاهی اختیارها و گزینش‌ها آگاهانه و سنجیده و گاهی تخیلی و گاهی خیلی با آگاهی و وقوف است و گاهی هم در حدی است که اگر بخواهد با تمهید مقدماتی می‌تواند جلوی آن را بگیرد.

خیلی از افعالی که ما اضطرار می‌دانیم و عرف غیر اختیاری می‌گوید، ولی دقیق بشویم از نظر فلسفی اختیاری است مرحوم علامه در حواشی اصفار آورده‌اند و در نهایت هم خیلی بر آن تأکید دارند. افعال اضطراری و اکراهی که در اجتماع اضطرار و اکراه دارد یا خیلی چیزهایی که می‌گوییم طبیعی و عادی هستند و اختیاری بدانیم ولی در نگاه عمیق فلسفی همه آن‌ها اختیاری می‌شود، برای اینکه این بحث در بحث فقهی اثر دارد توضیح هم می‌دهم، گاهی فکر می‌کنیم حتی زنده بودن و نفس کشیدن هم اختیاری نیست ولی اگر دقیق بشویم می‌بینیم اختیاری است چون اگر کسی بخواهد می‌تواند جلوی آن را بگیرد.

البته اختیاری بودن گاهی مستقیم است یعنی فعل را در همین شرایطی که من هستم می‌توانم انجام بدهم یا انجام ندهم، و گاهی غیرمستقیم است یعنی با مقدمات می‌توانم انجام بدهم و یا انجام ندهم، یک قاعده‌ای در علم اصول است که گویند: «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» که به بحث ما مربوط است، کسی خودش را از بالا به وسط راه

می‌اندازد، دیگر نمی‌تواند جلوی خودش را بگیرد، درعین حال یک فعل اختیاری است زیرا با یک مقدمه‌ای می‌توانست جلوی آن را بگیرد، امتناعی که از ناحیه مقدمات اختیاری باشد نوعی اختیار در آن هست.

تصویر اولیه اختیار

لذا این نکته مهم است که اختیاری که مامی گوئیم از آن تصویر عامیانه ابتدایی اولی تا آن تصویر دقیق فلسفی‌اش خیلی فاصله دارد تصویر اولیه آن این است که انسان با مقدمات عادی و طبیعی دم دست «إن شاء فعل و إن لم یشاء لم یفعل»، ولی وقتی همین معنای: «إن شاء فعل و إن لم یشاء لم یفعل» را دقیق بشویم اعم از این می‌دانیم که با مقدمات غریب یا بعید است و بگوئیم همه اختیار می‌شود. می‌شود شما از امروز تمهیدی بکنید که پنج سال دیگر مجتهد جامع الشرائط بشوید و اجتهاد آن وقت شما اختیاری شما است؛ بنابراین دامنه اختیار اعم از اضطرار و اکراه و خیلی از افعالی که انسان فکر می‌کند اختیاری نیست، هست. یکی از جهات وسعت دامنه حیظه وجودی انسان و عظمت انسان همین است که خیلی از چیزها که انسان فکر می‌کند اختیاری نیست اگر کمی راه آن را پیدا می‌کند می‌تواند با تمهید مقدمات بعیده گزینش بکند درحالی که انسان در ابتدا فکر می‌کند گزینش ندارد؛ یعنی طوری مقدمات آماده است که خلاف آن معنا ندارد. در فاعل به رضا این است که از لبه ساختمان صد طبقه از جایی که در حد یک آجر است رد بشود آنجا می‌گویند؛ تصور سقوط کنی افتادی بعضی گفته‌اند این فعل اختیاری نیست، درحالی که اختیاری است انسان می‌تواند با تسلط بر تخیلات خود و تربیت قوای روحی و نفسی خود نیفتد و انسان فکر می‌کند افتادن اختیاری نیست و هرکسی آنجا برود می‌افتد، اختیاری به معنای اولیه نیست، ولی به این معنا که تمهیداتی در دست او است که اگر آن‌ها را تقویت کند می‌تواند جلوی آن را بگیرد اختیاری می‌شود.

دامنه اختیار

پس دامنه اختیار از نظر فلسفی دامنه وسیعی است، بعضی از افعال مستقیم تحت اختیار ما است بعضی از افعال با وسایط غریب یا بعید تحت اختیار ما می‌شود. اینکه من از قبل تمهید نکرده باشم مثلاً خوابی که می‌بینم دست خودم نیست، ولی از قبل می‌توانستم تمهیداتی بیندیشم که این خواب را نبینم، به همین اندازه اختیاریت و اراده در آن نقش دارد. تمام کارهایی که در حوزه فعل طبیعی ما تلقی می‌شود اصل وجود یا عدم آن قطعاً به معنای عام اختیاری، اختیاری می‌شود یعنی می‌توانیم کاری بکنیم که این‌ها محقق نشود ولی نمی‌توانیم نفی بکنیم، چیزهایی که به هیچ

نحو اسباب و مقدمات آنها دست ما نیست، وجود دارد و قابل نفی نیست و لکن تصور ابتدایی را باید کنار بگذاریم، زیرا بسیاری از چیزها وجود دارد که با تمهید مقدمات می‌توان آن را به شکل اختیاری دید و این در بحث‌های فقهی هم مهم است که دامنه افعال و رفتارها که می‌تواند موضوع فقه قرار بگیرد خیلی مؤثر است. همه افعال اضطراری، اکراهی و خطا و همه به شکل اختیاری در می‌آید که در حوزه فقه هم می‌خواهیم بر این تأکید بکنیم.

ما از همین می‌خواهیم استفاده بکنیم برای اینکه موضوع فقه را موضوع وسیعی بگیریم نمی‌خواهیم بگوییم فقط استتعارای های آن هست که به نحوی می‌تواند موضوع احکامی قرار بگیرد. ابتدائاً وقتی موضوع فقه می‌گویند، رفتارهای مکلف است رفتارهایی که مورد توجه است و می‌تواند انتخاب بکند، حتی رفتارهای دیگر هم که با وسایط انتخاب می‌شود می‌تواند در فقه بیاید و عملاً در فقه داریم، این تقسیم آثار زیادی دارد. این یک تقسیم است و به این مفهوم اختیار توجه داشته باشید که از نظر فلسفی چنین دامنه‌ای دارد، البته در فقه کدام دامنه و کدام حد آن را به عنوان موضوع بگیریم، محل بحث و تأمل است که بعد عرض می‌کنیم. این یک تقسیم و توجه به نکته دیگری که در بحث اختیار هست.

تقسیم رفتار در فقه

تقسیم دیگری که در فقه برای رفتار آمده است عبارت است از:

۱- رفتارهای جوارحی (بیرونی)

۲- رفتارهای جوانحی (درونی، قلبی)

رفتارهای جوارحی رفتارهایی هستند که با ابزار بیرونی و ظاهری انجام می‌گیرد.

رفتارهای جوانحی رفتارهایی هستند که با ابزار درونی و قلبی انجام می‌گیرد و افعالی که در فقه صادق است رفتارهای نیت هستند مثل قصد، قصد سوء، شرک، ریا و اخلاص و توبه که مرز آنها با صفات متفاوت است، صفات به حالت یک ملکه راسخه درآمده است که از او یا از غیر او یک عملی و فعلی از عالم درون انسان صادر می‌شود.

البته تقسیمات دیگری هم برای رفتار وجود دارد که فعلاً مورد بحث ما نیست.

علم فقه و اخلاق

این یک بحث است که درحوزه شخصیت انسان، در خصوص خصلت‌ها و رفتارها داریم، سؤالاتی که مطرح است با توجه به مقدمه‌ای که بیان شد این است که ما در شریعت خودمان یا تنظیمی که از متون دینی انجام داده‌ایم حداقل دوتا علم داریم یکی فقه و دیگری اخلاق است.

اخلاق آن است که از فضائل و رذایل بحث می‌کند و فقه آن است که از رفتارهای مکلف بحث می‌کند.

محدوده و موضوع اخلاق

محدوده اخلاق و موضوع اخلاق فی‌الجمله روشن است منتهی سؤالاتی وجود دارد که آن‌ها را بحث می‌کنیم موضوع اخلاق قدر متیقنی دارد که همان ملکات نفسانیه باشد و فضایل و رذایل نامیده می‌شود اگر غیرطبیعی و غیر اختیاری باشد از این بحث خارج می‌شود و موضوع فقه هم رفتارهای اختیاری مکلفان می‌شود، پس قید مکلف هم می‌خورد. با توجه به تصمیمی که گفتیم تا این حد واضح و روشن است که ما اخلاق را به آن بحث‌هایی که در مورد صفات روحی و ملکات نفسانی ما است اختصاص می‌دهیم و فقه را در زمینه رفتارها می‌آوریم، منتهی رفتارها دو قید قطعی دارد:

۱- رفتارها باید اختیاری باشد یعنی رفتارهای غیر اختیاری از قلمرو فقه خارج است.

۲- رفتارهای اختیاری مکلفان؛

دو سؤال در اینجا مطرح است که تا حدی می‌شود جواب داد؛ در رفتارها که برخی ۲۷ از ملکات جدا می‌شود اختیاری هم از غیر اختیاری جدا می‌شود مکلفان هم که از رفتارهایی که غیر مکلف انجام می‌دهد جدا می‌شود رفتار غیر مکلف هم ممکن است موضوع حکم باشد، یک سؤال در اینجا این است که:

- آیا در فقه رفتارهای اختیاری اعم از جوارحی و جوانحی است یا اینکه اختصاص به افعال جوارحی دارد؟

شاید در مرحله اول در ذهن این باشد که آنچه به درون برمی‌گردد از ملکات نفسانی و رفتارهای درونی، در حوزه اخلاق است و فقه در حوزه رفتارهای ظاهری و جوارحی بحث می‌کند، ولی جواب سؤال این است که ما هیچ الزامی به این نداریم، بلکه دلایلی داریم که بعد روشن‌تر خواهد شد بر اینکه ما مرز نسبتاً قابل قبولی که می‌توانیم

بین اخلاق و فقه ایجاد بکنیم، این است که آنجا را به فضائل و رذایل اختصاص بدهیم و فقه را به افعال و رفتارها تعمیم بدهیم و بگوییم که رفتارهای درونی آنجا که حیثیت رفتاری دارد با فقه مرتبط است. این همان نوسانی است که در کتب فقهی ما هم هست که وقتی بحث یک نوع آداب درونی می‌آید گاهی می‌گویند؛ جزء اخلاق است ولی هیچ وجهی ندارد که رفتارهای درونی ما که به عنوان چیزهای اختیاری است و از مکلفی صادر می‌شود، این را از فقه ندانیم. بنابراین به نظر می‌آید پاسخ درست این است که؛ عملاً فقها بعضی مواقع این‌طور می‌گویند یعنی بحث از نیت می‌کنند، حتی آنکه گمان بد ببرد و رفتارهای درونی را در فقه محل بحث قرار می‌دهند. باید گفت دلیلی وجود ندارد که فقه اختصاص داده شود به افعال جوارحی، بلکه افعال جوانحی هم مادامی که اختیاری باشند از مکلفی صادر بشوند می‌تواند موضوع فقه قرار بگیرد. کفر و شرک و این‌ها افعال قلبی هستند و می‌توانند در فقه بحث بشوند توبه هم از افعال قلبی است اگر حقیقت توبه را ندانیم، رفتار درونی است و در فقه هم بحث می‌کنند که توبه واجب است یا نیست این بحث، بحث فقهی است ما دلیل نداریم که بحث توبه یا حرمت ریا و شرک از فقه بیرون بیاید، همه جایگاه فقهی دارند البته می‌شود با اعتبارات این‌ها را تفکیک کرد، مثلاً در بیاوریم. منتهی در اخلاق حیثی است که انساب با این است که در اخلاق بگوییم سروکار ما با رفتارها نیست و با ملکات نفسانیه است و اینجا سروکار ما با رفتارها است، البته در اخلاق غربی که فقه به معنای عام و شامل ما ندارند، یا آقای مصباح در دروس فلسفه اخلاق دارد که آیا موضوع اخلاق را ملکات نفسانی بگیریم یا بگوییم با قیودی شامل رفتارها هم می‌شود؟ ایشان می‌گویند؛ الزامی ندارد که ما اخلاق را مختص به ملکات بدانیم و همان‌طور که در چیزهایی که غربی‌ها دارند بگوییم شامل آن‌ها هم می‌شود در حالی که با توجه به فقه وسیع و گسترده‌ای که ما داریم انساب این است که رفتارها را در فقه عام بدانیم، یعنی هر نوع رفتاری که در درون ما از ما سر می‌زند یا در مقام تحقق خارجی از اعضاء و جوارح ما و از طریق حواس خمس ما انجام می‌شود. پس چه از طریق حواس و قوای درونی چه از طریق حواس که با ابزارهای ظاهری می‌شود می‌تواند مشمول موضوع فقه بشود و دامنه موضوع فقه را به آنجا بکشانیم هیچ الزامی به آن قضیه نداریم.

فقه و رفتارهای ظاهری و درونی

بحث این است که فقهی که می‌خواهیم سامان بدهیم، آیا الزامی داریم بگوییم فقه ما از رفتارهای ظاهری بحث می‌کند و رفتارهای درونی را کنار بگذاریم؟ البته طیف دارد در رفتارهای درونی گاهی به‌جایی می‌رسد که به مرز ملکات می‌خورد و تفکیک آن مشکل است، ولی علی‌الاصول رفتارهای درونی یعنی توبه اخلاص و ریا و شرک و سوءظن و این نوع رفتارها را از فقه بیرون بیاوریم، یا اینکه در فقه محل بحث قرار بدهیم، می‌گوییم الزام دارد به‌رحال این رفتارهای ما مشمول یکی از احکام خمس می‌شود یا نمی‌شود، حداقل مشمول اباحه که می‌شود همین الزام می‌کند که این‌ها را در قلمرو فقه بیاوریم. پس فقه را فعلاً به طرف اخلاق تعمیم می‌دهیم، آن جای بحثی است که می‌گوییم.

ما رفتارهای مکلفان را از حیث احکام خمس بحث می‌کنیم و لذا مرحوم آقای بروجردی می‌فرمایند که تمایز علوم به موضوع و به محمول و حیث و غایت و روش است پنج شش نظریه است که چند تا از قدیم در فقه مطرح بود و چند تا از آن‌ها مثل روش جدید مطرح شده است، یک بحث طولانی در اصول است و مفصل باید بحث بشود. نکته‌ای که آنجا وجود دارد این است که گاهی چند تا از آن‌ها را باهم ترکیب می‌کنیم و تمایزها را ایجاد می‌کنیم آنچه مسلم است ما مثلاً در صرف و نحو کلمه و کلام می‌گوییم همان‌جا از حیث می‌آوریم، یعنی حیث محمول را می‌آوریم و دو تا عین را ۵/ ۳۶ جدا می‌کنیم می‌گوییم کلمه از آن حیث، موضوع صرف می‌شود از این حیث محمول می‌شود؛ یعنی کلمه را از چه زاویه‌ای نگاه می‌کنیم؟ زاویه دید ما که از محمول بر خواسته و این موجب می‌شود که دو تا علم پیدا بشود در این هیچ ابایی نداریم و همه این‌طور هست قیدی که درون این نهفته است رفتارهای اختیاری مکلف از حیث وجوب و تحریم و احکام خمس می‌داریم. می‌خواهم بگویم در این عنوان ما الزام به خلاف نداریم بلکه الزام به این داریم که رفتارهای درونی ما همین را دارد برای اینکه رفتارهای درونی اولاً؛ اختیاری است و مال مکلف است و در شریعت هم روی آن امری آمده است، الزام و استحباب و وجوب و این‌ها روی آن آمده است. همین ویژگی‌ها در آن موجود است اینکه جدا بکنیم رفتارهای اختیاری جوارحی و جوانحی، الزامی ندارد. خیلی‌ها هم این‌طور عمل می‌کنند منتهی ما برای توضیح بحث این را آوردیم. این یک بحث در اینجا که در واقع اینجا اختلاف و تمایز فقه و اخلاق را با موضوعاتشان گرفتیم و قضیه را به این شکل تمام کردیم.

ویژگی رفتارهای درونی

رفتارهای درونی دارای ویژگی‌های سه‌گانه ذیل است:

اولاً: رفتار اختیاری است.

ثانیاً: رفتار اختیاری مکلفان است.

ثالثاً: از حیث احکام خمسه‌ای است که داریم.

و رفتارهای درونی هم اولاً؛ اختیاری است و ثانیاً؛ مال مکلف است و ثالثاً؛ در شریعت هم برای آن امر و نهی، استحباب، کراهت و اباحه آمده است.

پس در واقع ما در این بحث اختلاف و تمایز فقه و اخلاق را با موضوعاتشان گرفتیم و آن را بیان کردیم.

سؤال بعدی که وجود دارد این است که:

محمول فقهی چیست؟

بعد از تبیین موضوع فقهی حال نوبت می‌رسد به این سؤال که محمول ما در فقه چیست؟

احتمالات موجود در محمول فقه

در محمول فقه دو نقطه نظر یا دو احتمال وجود دارد که عبارتند از:

۱- احکام خمسه است؛

۲- یک احتمال این است که محمول فقه دو نوع باشد.

الف: تکلیفی

ب: وضعی

یعنی علاوه بر احکام خمسه یک سلسله از احکام وجود دارد فقط وجوب و حرمت و کراهت و اباحه نیست بلکه سلسله‌ای از احکام داریم که مستقیماً با رفتارهای ما نیست، در واقع اعتباراتی است از ناحیه شارع که تعلق به اعیان و موضوعات خارجی می‌گیرد. (اعم از تأسیس و امضایی) مثلاً زوجیت یا مالکیت و یا سبیت خواب برای لزوم و وجوب وضو را برای فردی اعتبار می‌کند. احکام وضعی مثل ملکیت، زوجیت و مانعیت و شرطیت و احکام وضعی دیگری داریم که اعتباراتی است که به اشیاء یا صفات یا اموری تعلق می‌گیرد و گاهی تأسیسی است و گاهی

امضایی است یعنی دیگران اعتباراتی داشتند و شارع هم امضاء کرده است. تا اینجا گفتیم موضوع فقه رفتارهای اختیاری مکلفان است، منتهی باید ببینیم که آیا محمول ما فقط احکام است، یا اینکه احکام وضعی هم هست.

نظریات موجود در احکام وضعی

در احکام وضعی همان طور که در کفایه و اصول ملاحظه کردید سه نظریه وجود دارد:

۱- احکام وضعی کلاً انتزاعی است شارع هیچ وقت، اعتباری ندارد بلکه به صورت تکلیفی می گوید؛ وقتی چنان شد مثلاً وضو بگیر، می گوئیم این سبب و مسبب است یعنی ما سببیت آنچه را که شارع قرار می دهد انتزاع می کنیم، تکالیفی است که برای ما قرار می دهد و از این تکالیف ما اعتباراتی انتزاع می کنیم. این یک دیدگاه است که مطلقاً احکام وضعی انتزاعی است.

۲- نظریه دوم این است که می گوید احکام وضعی مطلقاً مجهول است و به تعبیر صاحب کفایه بالاستقلال مجهول است یعنی شارع جعل سببیت نموده است آن وقت تکلیفی مترتب بر او می شود، شرطیت و ملکیت و زوجیت هم همین طور است یعنی شارع با خواندن صیغه عقد اعتبار زوجیت و ملکیت می کند و بعد می گوید این زوجیت و ملکیت این احکام را برای شما دارد.

۳- نظریه سوم قول به تفصیل است البته با تنوعی که دیدگاه سوم دارد که چه نوع تفصیلی قائل بشویم، دسته ای از اقوال و تفاسیر هستند که به همین شکل تفسیری برمی گردد و می گوید؛ این طور نیست که همه جا احکام وضعیه، مجهول بالاستقلال باشد یا همه جا احکام وضعیه بالتبع و منتزاع باشد.

نظر مختار

نظر ما هم همانند نظر شهید صدر و بعضی از بزرگان همین نظریه است. اینکه کسی بگوید شارع احکام وضعی و اعتبارات ندارد ما خیلی وقت ها قبل از اینکه به تکلیف برسیم، پایه را یک اعتبار می دانیم و اعتبار می دهیم که یک امر عقلانی است و هر چه بگوئیم همه تکلیفی است و وضعی نداریم، درست نیست و اینکه بگوئیم در همه احکام وضعی مجهول به استقرار هست و تکلیفیات مترتب بر آن است درست نیست.

نتیجه:

نتیجه بحث این شد - که تا حد نسبتاً قابل قبولی نمی‌توان گفت که - احکام فقط تکلیفات است، بلکه احکام وضعی هم داریم، با قبول احکام وضعی این سؤال پیش می‌آید که چه تغییری در فرمول قبلی پیش می‌آید.

بعضی جاها شارع می‌گوید در فرض صدور این او را زوج او قرار می‌دهم، این مستقیم جعل می‌کند اولین بیان شارع در اینجا جعل زوجیت برای این است یک وقتی جواز وجوب نفقه و این‌ها را گفته و اعتباری قرار نداده است. در اینکه تواضع خوب است یا باید تواضع کرد، اصل کدام است و فرع کدام است می‌گوییم؛ تواضع خوب است اصل است باید متفرع بر این است، یا باید اصل است خوبی متفرع بر آن است یا اینکه این‌ها یک حقیقت است. در فلسفه اخلاق خیلی جدی بحث شده است که این دو عبارت با باید خوب است، آیا تفنن در تعبیر است یا تفنن تعبیر نیست، اگر نیست کدام اصل است کدام فرع است. این بحث که شما می‌گویید نوعی تفنن در تعبیر است، در اصول ما این بحث وارد شده است ولی معمولاً توجه به این ندارند یعنی فرض گرفتند که دو نوع اعتبار است که کدام اصل است، کدام فرع است، کدام بالاستقلال است، کدام بالتبع است؟ اما دیدگاهی که قضیه را متفاوت می‌کند این است که تفنن در تعبیر است این دیدگاه‌هایی است که در احکام وضعی است. اگر احکام وضعی را فی‌الجمله قبول بکنیم چه تغییری در فرمول قبلی ما ایجاد می‌شود. و صلی الله علی محمد و آله الاطهار